

محمد مهدی مصلحی

شاید شهاب

از مار مرده، ماه
چه می خواهد؟
- جان را که نیمه،
باز می گرداند
بی پاره‌ی نفسهایش
آهی
کشیده تر می یابد
و تناور از مهتاب می خزد.
پس گورها
اگر به رقص درآیند
و بی تاب تر شود زمین
جانی بدخش آیا
رخ از رخام مرگ
می شویدم جبین؟
در پرتوی درخشان
سیمای مردگان
به پیکر مهتاب
حلول خواهد کرد؟
سلول‌های من کجا جوانه می بندند؟
شاید شهاب چابکی
جان را به برق خویش
چالاک و فسفرین
یا به ناگهان
مجدوب آذرخش
خاکسترم کند.
شاید در لباس سپیده دم
از شعاع بی تابش
ساحرانه برخیزم
و یا دوباره
فقط
پوست بیاندازم
و بگذرم.

پیکر رویا

شبها

که به ماه

برمی‌گردم

شبها که به شکل تن رویاهایم

در جلد تو می‌آیم

مجدوب بدخش ناگهان

می‌مانم

در جزر مدام خواهشی ژرف

می‌خواهم

پیوسته به مدت بدر برخیزم

از رنگ تو شگرف شوم،

- پوست بیندازم

شبها

با هیکل رویاهایم

وقتی

در جلد تو می‌آیم

می‌خواهم

آغشته شعاع - میان تو

آتی

پیوسته به شکل آمدن باشم

اکنون

نه به رویاها

شبها

در جلد تو می‌آیم

شبها که به شکل آمدن

می‌مانم

شبها

که به ماه

برمی‌گردم.